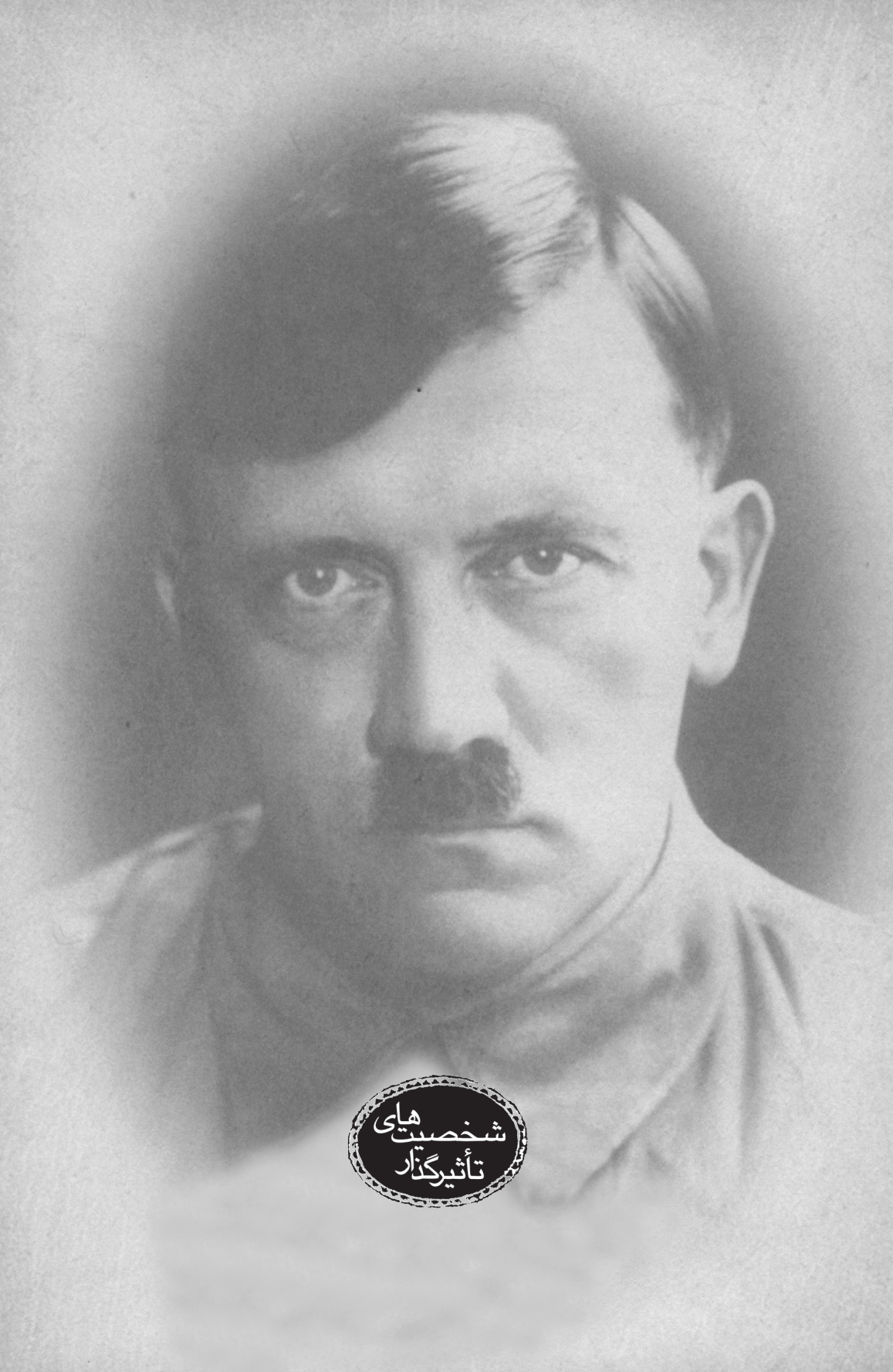


آدولف هیتلر

دیکتاتور آلمان نازی



شخصیت‌های
تأثیرگذار



ویراستار محتوایی: دکتر هارولد مارکوس
دپارتمان تاریخ
دانشگاه کالیفرنیا، سانتا باربارا

انتشارات ققنوس  تهران، ۱۳۹۶

سرشناسه: هاوگن، براندا

Haugen, Berenda

عنوان و نام پدیدآور: آدولف هیتلر: دیکتاتور آلمان نازی/ براندا هاوگن؛ ترجمه رضا علیزاده؛

مشخصات نشر: تهران، ققنوس، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۱۱ ص.: مصور، نمونه، عکس.

فروست: شخصیت‌های تأثیرگذار.

شابک: ۱-۸۶۳-۳۱۱-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Adolf Hitler: Dictator of Nazi

Germany, c2006

موضوع: هیتلر، آدولف، ۱۸۸۹-۱۹۵۴ م. ادبیات نوجوانان

موضوع: روسای دولت - آلمان - ادبیات نوجوانان

موضوع: جنگ جهانی دوم - ۱۹۳۹-۱۹۴۵ م. - ادبیات کودکان و نوجوانان

موضوع: آلمان - تاریخ - ۱۹۳۳-۱۹۴۵ م. - ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده: علیزاده، رضا، ۱۳۴۳ - مترجم.

رده‌بندی کنگره: ۲ ۱۳۸۹ هـ - ۹ ۲۴۷/ DD

رده‌بندی دیویی: ۰۸۶۰۹۲ / ۹۴۳

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۰۴۵۷۴۲



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

برندا هاوگن

آدولف هیتلر

دیکتاتور آلمان نازی

ترجمه رضا علیزاده

چاپ دوم

۱۰۰۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۱-۸۶۳-۳۱۱-۹۶۴-۹۷۸

ISBN: 978-964-311-863-1

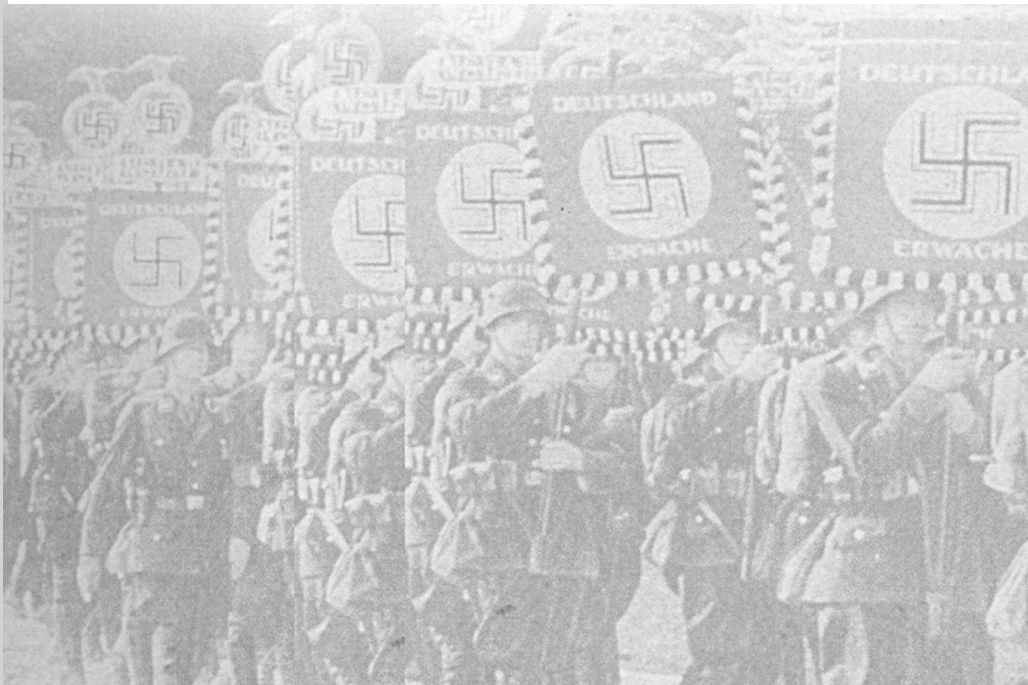
www.qoqnoos.ir

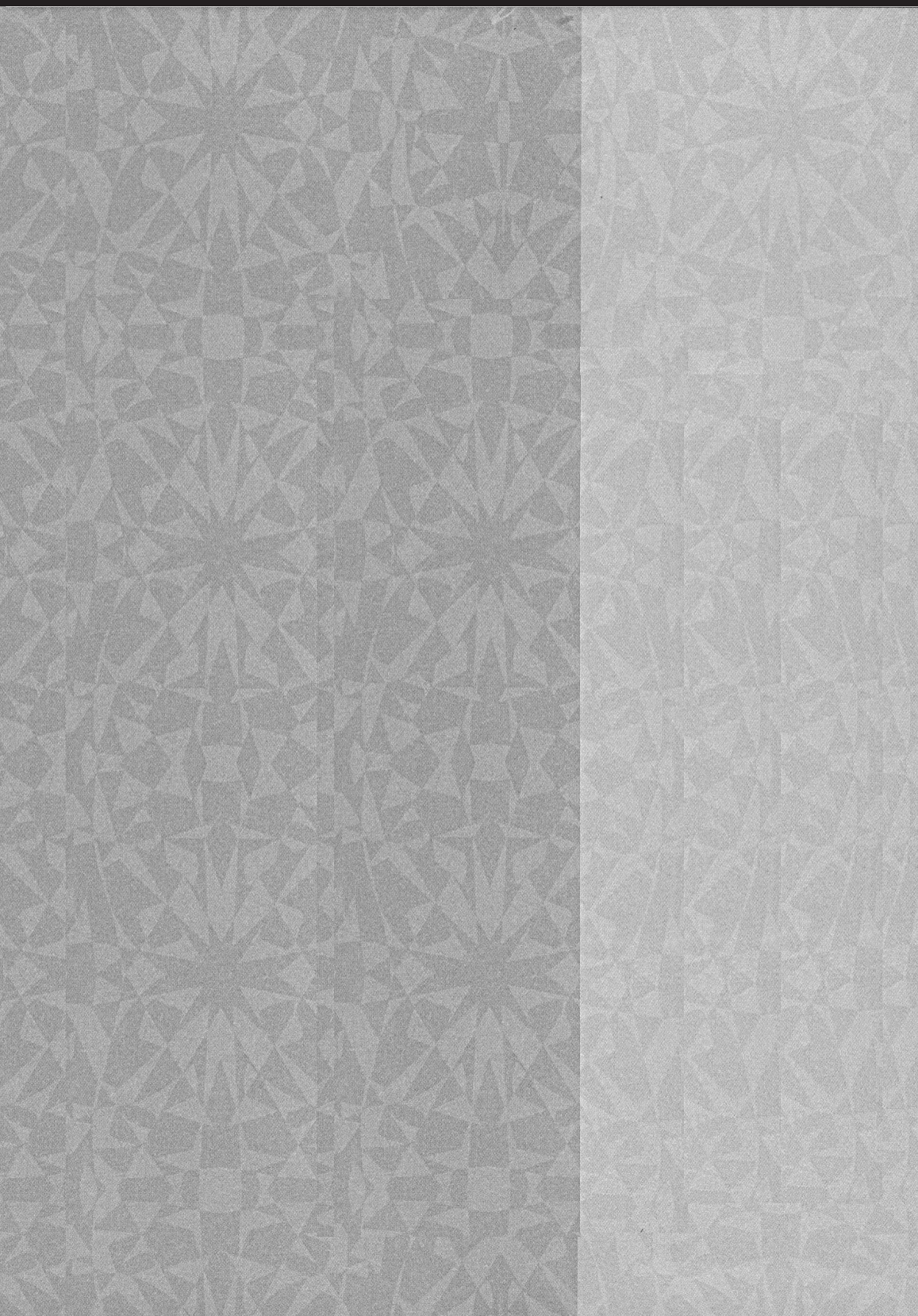
Printed in Iran

۷۵۰۰ تومان

جهان معاصر

از سال ۱۹۰۰ تا به امروز بشریت و جهان تغییرات عمده‌ای از سر گذرانده است. در این دوره عقاید سیاسی جدید باعث بروز جنگ‌های جهانی شد. فاشیسم و کمونیسم به جدایی بعضی از کشورها انجامید و دموکراسی بعضی دیگر را در کنار هم قرار داد. دگرگونی‌های بنیادی در نظریه‌ها و کاریست آن‌ها، معیار آزادی‌های فردی و رسوم مذهبی و علم و فناوری و صنعت را محک زد. این تغییرات سیاست‌های جهانی و درک روابط بین‌المللی را ضروری کرده است. فضای فکری جهان معاصر بر اصالت انسان و این باور متمرکز شده است که اقتصاد جهانی دنیا را به جایی با ارتباطات نزدیک‌تر تبدیل کرده است.





۹	روی صحنهٔ جهان
۱۷	خشمگین بار آمدن
۲۳	ناکامی در وین
۲۹	سرباز آلمانی
۳۹	ورود به سیاست
۵۳	به قدرت رسیدن
۶۳	دیکتاتور آلمان
۷۵	جنگ با جهان
۸۳	به رغم شکست
۸۹	مرگ یا اسارت
۹۶	گاهشمار
۱۰۲	زندگی آدولف هیتلر در یک نگاه
۱۰۳	منابعی برای مطالعهٔ بیشتر
۱۰۵	شرح اصطلاحات
۱۰۶	یادداشت‌ها
۱۰۸	کتاب‌شناسی برگزیده
۱۰۹	نمایه



فصل

۱

روی صحنهٔ جهان



توجه جهان در سال ۱۹۳۶ به آلمان معطوف شد. برلین پایتخت آلمان میزبان بازی‌های تابستانی و زمستانی المپیک بود. اما آدولف هیتلر، صدراعظم آلمان، کشته مردهٔ بازی‌های المپیک نبود. رقابت بین‌المللی فقط باعث می‌شد آلمانی‌های پاک‌نژاد، بلوند و چشم آبی — یا به قول هیتلر آریایی — با کسانی که از نظر او مردمان پست‌تر جهان بودند، آمیخته شوند.

وزیر تبلیغات او یوزف گوبلز استدلال می‌کرد که بازی‌های المپیک صحنه‌ای تمام‌عیار برای آلمان فراهم می‌کند. او می‌گفت مسابقات به جهان نشان خواهد داد که نظر هیتلر در مورد برتری ورزشکاران آریایی درست بوده است و عظمت آلمان را اثبات خواهد کرد. قرار بود این مسابقات برای اولین بار از سیستم تلویزیونی مدار بستهٔ آلمان به نمایش درآید. شمار بینندگان بی‌سابقه می‌شد. قرار بود در سالن‌های تئاتر و سینمای سرتاسر شهر پرده‌های بزرگ برپا شود تا اهالی بتوانند مجانی مسابقات را تماشا کنند. هیتلر خیلی خاطرجمع بود. کار در استادیوم عظیم زیبایی که گنجایش صد هزار نفر را

داشت آغاز شد. هیتلر گفت: «اگر قرار است آلمان میزبان تمام جهان باشد، تدارکات این کشور باید کامل و باشکوه باشد.»^۱ اگرچه هیتلر در آن زمان متقاعد شده بود که مسابقات باید در آلمان برگزار شود، دیگران اطمینانی به این امر نداشتند. در واقع، بعضی‌ها به شدت مخالف بودند. کمیته بین‌المللی المپیک در سال ۱۹۳۱، قبل از به قدرت رسیدن هیتلر، برلین را به میزبانی انتخاب کرده بود. در آن زمان وضع در آلمان به گونه‌ای دیگر بود.

وقتی هیتلر در سی‌ام ژانویه ۱۹۳۳ صدراعظم آلمان شد — یعنی دومین مقام بلندپایه کشور — تقریباً یک‌شبه دست به

تغییراتی بزرگ زد. او حقوق مدنی اساسی مثل آزادی بیان و آزادی مطبوعات را برچید. در ماه مارس، اولین اردوگاه زندانیان سیاسی در داخائو در جنوب آلمان برپا شد. این اردوگاه ابتدا زندان مخالفان عقیدتی هیتلر بود. سپس یهودیان به صورت ویژه از جامعه جدا شدند و در معرض زندان و شکنجه قرار گرفتند. یهودیان بیرون از اردوگاه‌ها به شیوه‌های دیگر، از تحریم کسب و کار تا از دست دادن شغل و حقوق شهروندی، آزار و اذیت می‌شدند. تا زمان برگزاری المپیک بیش از هفتاد زندانی در داخائو کشته شدند؛ تقریباً دو زندانی در هر ماه.

در سال ۱۹۱۶، برلین را برای برگزاری بازی‌های المپیک برگزیدند. اما بازی‌ها در این سال برگزار نشد. جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) باعث شد المپیک سال ۱۹۱۶ لغو شود. آلمان به سبب آن‌که در شروع جنگ نقش داشت تا سال ۱۹۲۸ از شرکت در مسابقات محروم بود.

مردم کشورهای دیگر از این اتفاقات باخبر بودند. بسیاری کوشیدند که کشورهایشان المپیک برلین را تحریم کنند. با وجود این، مسابقات طبق برنامه و با شرکت ۴۹ کشور که



عکسی مربوط
به سال ۱۹۳۳ از
قرارگاه و کارخانه
تسلیمات اردوگاه
کار اجباری داخائو
واقع در داخائو
آلمان.

در آن زمان رکوردی به حساب می‌آمد، برگزار شد. ایالات
متحده نیز جزو این کشورها بود و پس از آلمان بزرگ‌ترین
تیم را داشت.

جهان می‌خواست ببیند هیتلر مسابقات را چگونه اداره
می‌کند. آیا در تیم آلمان فردی یهودی حضور خواهد داشت؟
در این زمان یهودی‌های آلمان از حضور در فروشگاه‌ها،
رستوران‌ها، استخرهای عمومی، کلوب‌های ورزشی، پیست‌های
اسکی، سواحل دریا و دیگر نقاط آلمان منع شده بودند. جهان
می‌خواست ببیند با ورزشکاران دیگر کشورها چگونه رفتار
می‌شود؟ تیم آمریکا هجده ورزشکار سیاهپوست داشت که
هیتلر آنان را مانند یهودی‌ها مادون انسان می‌دانست.

واضح بود که در سرتاسر آلمان قانون برای یهودی‌ها
متفاوت بود، تعصبی که آن را یهودستیزی می‌نامیدند. تابلوهای
کنار خیابان یهودیان را سرزنش و تحقیر و تحریم تجاری

آن‌ها را تشویق می‌کرد. نمایندگان کمیته بین‌المللی المپیک نمی‌خواستند دنیا چنین تابلوهایی را در طول برگزاری مسابقات ببیند. ابتدا، هیتلر از برداشتن این تابلوها اکراه داشت. او گفت که مردم آلمان حق دارند احساسات خود را بیان کنند. اما پس از آن‌که مسئولان کمیته المپیک گفتند یا باید تابلوها را بردارند یا مسابقات المپیک لغو خواهد شد، هیتلر کوتاه آمد.

هیتلر دستور داد در برلین تمام تابلوهای یهودستیزانه برچیده شود و به این ترتیب آلمان شاهد حضور تعداد زیادی



در سال ۱۹۳۵ در تابلوهای ضدیهود در سرتاسر آلمان نصب شده بود. روی برخی از این تابلوها نوشته بود: «ورود یهودی‌ها به این مکان ممنوع است!»



جریمایا ماهونی رئیس
اتحادیه ورزشکاران
آماتور، کوشید تا ایالات
متحده را به موضع گیری
برضد آزار و اذیت
شهروندان یهودی به
دست دولت آلمان وادار
کند. او خواست که تیم
آمریکا المپیک ۱۹۳۶
برلین را تحریم کند،
ایوری براندریج رئیس
کمیته المپیک ایالات
متحده مخالف این
نظر بود و می گفت که
سیاست هیچ جایگاهی
در این گونه رویدادهای
ورزشی ندارد. سرانجام
براندریج پیروز شد و
ایالات متحده در بازیها
شرکت کرد.



از تماشاگران المپیک شد. با شروع جشنها در
برلینِ پر از دحام، پرچمهای المپیک بر بام خانهها
به اهتزاز درآمد. گروه موزیک، ورود هیتلر را به
مجموعه بزرگ ورزشی خوشامد گفت و مردم
آلمان از او استقبال کردند. با دراز کردن یکی
از بازوهایشان به سمت او یکصدا فریاد زدند:
«هایل هیتلر!» (زنده باد هیتلر!)

هرچند آلمان از تمام کشورهای دیگر بیش تر
مدال گرفت، ستاره بلامنازع مسابقات جسی
اوونز بود. این دوندۀ سیاهپوست آمریکایی چهار
مدال طلا گرفت. بهرغم پیروزیهای اوونز و
دیگر قهرمانان سیاهپوست، هیتلر همچنان به
برتری ورزشکاران آریایی معتقد بود. هیتلر به
بالدور فون شیراخ، رهبر سازمان جوانان خود،
گفت: «آمریکاییها باید از خودشان خجالت
بکشند که اجازه دادند کاکاسیاهای برای آنها
مدال بیاورند.»^۲

در ابتدا، هیتلر پس از پیروزی قهرمانان با آنها دست می داد،
اما از ملاقات با اوونز امتناع کرد. وقتی به هیتلر گفتند که یا
باید با همه برندگان دست بدهد یا با هیچ کس، او گزینه دوم
را انتخاب کرد. او از فون شیراخ پرسید: «آیا واقعاً فکر می کنی
من می گذارم موقع دست دادن با یک کاکاسیاه از من عکس
بگیرند؟»^۳

بهرغم رفتار هیتلر، بازیهای المپیک وجهۀ آلمان را بهبود

بخشید. کشور وجه مرفه و دوستانه خود را به نمایش گذاشت. در ماه اوت آن سال ویلیام شایرر گزارشگر خبرهای خارجی در دفتر خاطرات خود نوشت:

من از این می‌ترسم که نازی‌ها در تبلیغات سیاسی خود موفق شده باشند. اول از همه این‌که مسابقات را در چنان مقیاس دست و دل‌بازانه‌ای برگزار کرده‌اند که پیش از این سابقه نداشته است و این امر برای قهرمانان ورزشی خوشایند بوده است. دوم این‌که نازی‌ها از نظر عموم بازدیدکنندگان، مخصوصاً بازرگانان بزرگ، چهره خوبی از خود به نمایش گذاشته‌اند.^۴

در طی مسابقات، یهودیان آلمان مدتی از آزار و اذیت در امان بودند. اما وقتی این واقعه بین‌المللی به پایان رسید، صلح و آرامش نیز به سر آمد. به محض این‌که بازی‌ها خاتمه یافت، سروان ولفگانگ فورسترنر، یکی از یهودیان آلمان که مسئول دهکده المپیک بود، از خدمت در ارتش منفصل شد. فورسترنر دو روز بعد خودکشی کرد. گرتل برگمان قهرمان زن یهودی که رکورد قبلی آلمان در پرش ارتفاع را تکرار کرده بود از تیم المپیک این کشور کنار گذاشته شد. برگمان در سال ۱۹۳۷ سرزمین مادری خود را ترک گفت و برای فرار از آزار و اذیت به ایالات متحده مهاجرت کرد.

مانند برگمان بسیاری از یهودیان آلمان پس از مسابقات به کشورهای دیگر گریختند. اما بیش‌تر یهودیان تا این اندازه خوش‌اقبال نبودند. خیلی از کشورها آن‌ها را راه نمی‌دادند. سرانجام بیش‌تر از شش میلیون یهودی و دیگرانی که هیتلر آن‌ها را لایق زنده بودن نمی‌دانست، از جمله کولی‌ها و معلولان



تیم‌های دو امدادی آلمان،
ایالات متحده و ایتالیا
هنگام مراسم دریافت
مدال در برابر تماشاگران
مسابقات المپیک ۱۹۳۶
در برلین آلمان. تیم
ایالات متحده متشکل
از رالف متکاف، جسی
اوونز، فوی درپر و فرانک
وایکاف برنده مدال طلا
شد.

جسمی و روحی در دوره حکمرانی پُر خوف و وحشت این
دیکتاتور، قتل عام شدند.



فصل ۲

خشمگین بارآمدن



آدولف هیتلر در بیستم آوریل ۱۸۸۹ در براونو ام این [برانو کنار رودخانه این] اتریش - مجارستان، شهر کوچکی در مرز اتریش و آلمان، به دنیا آمد. سرگذشت خانواده و حتی نام خانوادگی او گاهی مایه سردرگمی بوده است.

ماریا شیکلگروبر، مادر بزرگ آدولف، در سال ۱۸۳۷ زنی ۴۲ ساله و مجرد بود که آلوئیس، پدر آدولف، را به دنیا آورد. پنج سال بعد او با مردی به نام گئورگ هیدلر ازدواج کرد. وقتی ماریا در سال ۱۸۴۹ درگذشت، آلوئیس برای زندگی پیش نپوموک، برادر هیدلر، و خانواده او رفت. وقتی آلوئیس ۱۹ ساله بود، گئورگ درگذشت.

آلوئیس در ۳۹ سالگی تصمیم گرفت گئورگ هیدلر را به عنوان پدر در اسناد سجلی خود به ثبت برساند. به این ترتیب آلوئیس شیکلگروبر رسماً آلوئیس هیتلر نام گرفت که نوعی املاي معمول و جایگزین برای هیدلر بود. این نام در آلمانی گاهی به صورت هوتلر نیز نوشته می شد. در این دوره، آلوئیس که شاگرد کفشدوز بود، ترقی کرد

و کارمند محترم اداره گمرک اتریش در برونا واقع در ساحل رودخانه این شد. او به بازرسی کالاهای تجاری میان اتریش و آلمان می‌پرداخت. در این زمان ۴۷ ساله بود و دو زن قبلی او در گذشته بودند که با همسر سومش کلارا پولتسل که بیست سال جوان‌تر از خودش بود، ازدواج کرد. وقتی آن دو در سال ۱۸۸۵ ازدواج کردند کلارا قبلاً باردار بود.

کلارا و آلویس خیلی زود صاحب دو فرزند شدند. سومین بچه چند روز بیش‌تر زنده نماند. درست چند ماه بعد از مرگ نوزاد، خانواده هیتلر با فاجعه‌ای دیگر روبرو شد. دو کودک نوپا به بیماری باکتریایی کشنده‌ای مبتلا شدند که به دیفتری معروف بود. هیچ یک از دو کودک از بیماری جان سالم به در نبردند.

کلارا پولتسل هیتلر
(۱۸۶۰-۱۹۰۷)، مادر
آدولف هیتلر.

وقتی کلارا چهارمین بچه‌اش آدولف را در بیستم آوریل ۱۸۸۹ به دنیا آورد، نگران بود که نکند او هم بمیرد. همیشه نگران آدولف بود. کلارا آدولف را، که حتی پس از به دنیا آمدن دو بچه دیگر به نام‌های ادموند و پاولا بچه محبوبش بود، لوس بار



آورد. آلویس با آدولف سختگیرتر و توقعش از او بیش‌تر بود. پاولا بعدها نوشت:

خصوصاً برادرم آدولف بود که همیشه پدرم را به تندی و خشونت وامی‌داشت و حسابی از او کتک می‌خورد. اگرچه، از آن طرف مادرم آدولف را ناز و نوازش می‌کرد و می‌کوشید چیزی را که پدر با تندی در به دست آوردنش موفق نبود، با مهربانی به دست بیاورد!

آدولف در شش سالگی مدرسه را شروع کرد و معلوم شد دانش آموز تیزهوشی است. او مطالعه را دوست داشت، مخصوصاً داستان کابوی‌ها و سرخ‌پوست‌ها. او به‌ویژه از نقاشی خوشش می‌آمد. درس تاریخ هم کنجکاویش را برمی‌انگیخت. اما قبل از شروع سال تحصیلی جدید پدرش بازنشسته شد و همراه خانواده به مزرعه کوچکی در لئوندینگ نقل مکان کرد.

آلویس می‌خواست آدولف پا جای پای او بگذارد و کارمند دولت اتریش شود. آدولف درست نمی‌دانست که می‌خواهد چه‌کاره شود، ولی می‌دانست که نمی‌خواهد مثل پدرش کارمند اداره باشد. آلویس همچنان به ترغیب او ادامه می‌داد. برای پسرش در باره این‌که چه لذتی

آلویس هیتلر
(۱۸۳۷-۱۹۰۳)، پدر
آدولف هیتلر.



از کارش می‌برد داستان‌ها می‌گفت، اما آدولف گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود.

آدولف بعدها نوشت:

به خمیازه می‌افتادم و دل‌آشوبه می‌گرفتم از فکر این‌که محروم از آزادی در دفتر کار بنشینم؛ دیگر ارباب وقت خودم نباشم و به اجبار محتوای یک عمر زندگی را در صفحات سفیدی بریزم که باید پر شوند.^۶

رؤیای آدولف این بود که هنرمند شود و این امر پدر را خشمگین می‌کرد. واکنش آدولف این بود:

پدرم مرا منع کرده بود از این‌که کوچک‌ترین امیدی برای تحصیل هنر در دل پیروانم. من قدمی فراتر از این برداشتم و گفتم اگر چنین باشد به کلی از تحصیل دست می‌کشم.^۷

و او دست به همین کار زد. از دوازده سالگی مردود شدن او آغاز شد که معلمان علت آن را عدم پشتکار می‌دانستند. توضیح آدولف چنین بود:

در آن زمان یک چیز مسلم بود: عدم موفقیت آشکارم در مدرسه. هر چیزی که برایم لذت‌بخش بود یاد می‌گرفتم، مخصوصاً چیزهایی که به نظرم بعدها برای نقاش شدن به آن‌ها نیاز پیدا می‌کردم. چیزهایی را که به خیالم مهم نبود... به کلی کنار می‌گذاشتم.^۸

پدر آدولف در سوم ژانویه ۱۹۰۳ درگذشت. آدولف که در این زمان سیزده ساله بود آزادی بیش‌تری به دست آورد تا برای آینده‌اش نقشه بکشد. به تلاشش در مدرسه ادامه داد و زمان بیش‌تری را در خانه صرف مطالعه و نقاشی کرد. در شانزده سالگی مادرش را متقاعد کرد اجازه بدهد که



آدولف هیتلر
(ردیف عقب،
وسط) با
همشاگردی‌هایش
در لامباخ اتریش،
سال ۱۸۹۹.

مدرسه را ترک کند. مدتی را به بطالت گذراند و وقتش را صرف مطالعه و طراحی و نقاشی کرد. شب‌ها به دیدن برنامه‌های موسیقی و تئاتر می‌رفت. آدولف مخصوصاً اپراهای باشکوه ریشارد واگنر در باره اسطوره‌های آلمان را دوست داشت. آدولف سرانجام دنبال رؤیایی رفت که پدر می‌خواست او را از آن دلسرد کند. تصمیم گرفت هنرمند شود.



ناکامی در وین



آدولف هیتلر هجده ساله در سال ۱۹۰۷ برای دیدن آکادمی هنرهای زیبای وین از لئوندینگ عازم پایتخت اتریش - مجارستان شد. او می‌خواست در امتحانات ورودی دانشکده عمومی نقاشی شرکت کند. اگرچه مادر عزیزش به سبب ابتلا به سرطان سخت نحیف و بیمار بود، او را تشویق کرد که برود. هیتلر سفرش را آغاز کرد با این تصور که قبول شدن در امتحانات مثل آب خوردن است.

او در اشتباه بود. ممتحنان هنر هیتلر را در آن حد خوب دانستند که به او اجازه بدهند در امتحان طراحی شرکت کند. اما از آن جا که چهره‌های زیادی ترسیم نکرد، پیشنهاد کردند به جای دانشکده نقاشی به دانشکده معماری برود. با این حال هیتلر سخت به رؤیای خود وفادار بود. تصور می‌کرد که می‌تواند نقاش شود و از طرفی نمی‌خواست درس‌های فنی لازم برای معمار شدن را بگذراند. هیتلر که از این شکست ناامید شده بود به خانه برگشت تا از مادر بیمارارش مراقبت کند. به او نگفت که در امتحان



آخرین خانه هیتلر
جوان در لئونینگ
اتریش - مجارستان؛
پدر و مادرش
هر دو در آن‌جا
درگذشتند.

قبول نشده است. کلارا در ۲۱ دسامبر ۱۹۰۷ درگذشت و
مرگش روحیه هیتلر را ویران کرد.
بعدها نوشت:

مرگ مادرم همه نقشه‌های بلندپروازانه‌ام را پایان داد. ... این
حادثه، به‌ویژه برای من، ضربه‌ای هولناک بود. پدرم برایم
محترم بود، اما مادرم را دوست داشتم.^۹

هیتلر در فوریه ۱۹۰۸ به وین برگشت و با بهترین دوستش آوگوست کویتسک که برای تحصیل موسیقی به او پیوسته بود در آپارتمانی همخانه شد. هیتلر به نقاشی کردن ادامه داد و دوباره برای امتحان ورودی دانشکده هنر ثبت نام کرد. اما این بار نقاشی اش حتی آن قدر خوب نبود که به امتحان اصلی راهش بدهند.

هیتلر احساس حقارت می کرد. شرمگین از دومین ناکامی بار و بندیش را بست و بی آن که به کسی خبر بدهد آپارتمانش را ترک کرد. برای مدتی اتاقی کرایه کرد، اما سرانجام کارش به زندگی در خیابان ها کشید.

در سال ۱۹۰۹ هیتلر برای امرار معاش کارهای جورواجور انجام می داد یا گدایی می کرد. با لباس های ژنده و پاره و کثیف در پارک ها یا پناهگاه آدم های بی خانمان می خوابید. او بعدها نوشت: «حتی الآن هم وقتی یاد آن زاغه های اسفبار می افتم، آن پناهگاه ها و منزلگاه ها، آن تصاویر شوم گند و کثافتِ نفرت انگیز، تنم می لرزد.»^{۱۰}

وضع او در سال ۱۹۱۰ بهبود پیدا کرد. با تشویق دوست جدیدی به اسم راینهولت هانیش، آدم سرگردانی از اهالی برلین، هیتلر کارت پستال هایی از بناهای معروف وین نقاشی کرد. هانیش برای این نقاشی ها خریدار پیدا می کرد. هیتلر به خانه جدیدی که برای آدمی مجرد نسبتاً آبرومند بود، نقل مکان کرد. او که از موفقیت نسبی خود به وجد آمده بود، به کشیدن و فروختن نقاشی های بزرگ تر مشغول شد. او اغلب چشم اندازها و بناها را نقاشی می کرد و به ندرت چهره می کشید.



نقاشی آبرنگی که
در زیرزمین خانه
یک ایرانی پیدا
شد و منسوب به
آدولف هیتلر است.
گمان می‌رود که
این نقاشی در سال
۱۹۱۱ یا ۱۹۱۲ در
وین کشیده شده
باشد.

هیتلر بعدها گفت که در خانه مجردی دیدگاه‌های
یهودی‌ستیزانه‌اش را بسط داده است. او جزوه‌ها و روزنامه‌هایی
را می‌خواند که مردم آریایی‌نژاد و سفیدپوست شمال را برتر
از هر کس دیگری می‌دانستند. قبلاً هم با چنین عقایدی آشنا
بود، اما در آن زمان این عقاید در دلش جای گرفت. او رؤیای
به وجود آوردن ملتی متشکل از آریایی‌ها، نژاد ناب ژرمن، و
خلاص کردن دنیا از شر یهودی‌ها و دیگر مردمانی را در سر
می‌پروراند که آن‌ها را عناصر نامطلوب می‌دانست.

هیتلر در آن سال ۲۱ ساله شد و از خدمت نظامی اجباری
در ارتش اتریش غیبت کرد. می‌خواست به آلمان که فرهنگش



واژه آنتی سمیتیزم (تحت‌اللفظی
به معنی ضدسامی‌گری) یا
یهودی‌ستیزی را نخستین بار
روزنامه‌نگاری آلمانی در سال
۱۸۷۹ برای توصیف برخی
گروه‌های سیاسی آلمان، که
خواستار محروم کردن یهودیان
از حقوق اجتماعی بودند، به کار
برد. این اصطلاح خیلی زود در
کشورهای دیگر نیز شایع شد.
امروزه این عبارت به همه اشکال
خصوصیت نسبت به یهودیان و دین
یهودی از زمان باستان تا کنون
اطلاق می‌شود. حتی برخی از
یونانی‌ها هم یهودیان را به سبب
اعتقادشان به خدای واحد دوست
نداشتند.



را می‌پرستید، فرار کند. با این حال
می‌خواست صبر کند و ارثی را که پدر
برایش گذاشته بود، بگیرد. برای گرفتن
پول باید ۲۴ ساله می‌شد. سه سال
گذشت و او سرانجام چک میراث
خود را گرفت. در ۲۴ مه ۱۹۱۳ وین
را ترک گفت. بعدها در مورد این دوره
چنین نوشت:

وقتی به این شهر پا گذاشتم
نوجوانی بیش نبودم و به هنگام
ترک آن مردی ساکت و عبوس
بودم. در این شهر شالوده‌های
جهانبینی‌ای وسیع و نگرش
سیاسی‌ای خاص را کسب کردم...
که پس از آن همیشه به آن وفادار
بودم."

پس از آن، هیتلر احتمالاً جهان را به گونه‌ای دیگر می‌دید، اما
هنوز خانه‌به‌دوشی بود که از سیاست و شغل ثابت اجتناب
می‌کرد. بعدها دیدگاه‌های سیاسی‌اش تکامل یافت، ولی در آن
زمان با آرمان برتری آلمان و تعصبات فکری نفرت‌انگیز راهی
مونخ در آلمان شد.



Felix
SCHARFSTADT

سرباز آلمانی



هیتلر در مونیخ اتفاقی ارزان قیمت کرایه و کار همیشگی‌اش، یعنی نقاشی از بناهای معروف شهر و فروختن آن‌ها، را آغاز کرد. دوست داشت در کافه‌ها بنشیند و روزنامه بخواند و در مورد وقایع روز با هر کسی که به حرف‌هایش گوش می‌داد، بحث کند. در فوریه سال ۱۹۱۴ مقامات نظامی اتریش سرانجام او را دستگیر کردند و برای خدمت در ارتش به اتریش برگرداندند. با وجود این، او را برای سربازی ضعیف تشخیص دادند و از خدمت معاف کردند.

اگرچه هیتلر نمی‌خواست در ارتش اتریش خدمت کند، با شروع ناگهانی جنگ جهانی اول در تابستان برای خدمت در ارتش آلمان داوطلب شد. سرانجام چیزی داشت که فکر می‌کرد ارزش جنگیدن دارد: آلمان.

جنگ با ترور مهین‌دوک فرانتس فردیناند، ولیعهد و وارث امپراتور پیر و ۸۴ ساله اتریش - مجارستان، آغاز شد. یکی از صرب‌های افراطی به فردیناند و همسرش سوفی در خودرو

ترور مهین‌دوک فرانتس فردیناند و مهین‌دوشس سوفی اتریشی اروپا را در سال ۱۹۱۴ به جنگ جهانی اول کشاند.

روبازی در بوسنی مرکز سارایوو، سرزمینی که اتریش و صربستان بر سر آن مناقشه داشتند، شلیک کرد.

قتل مهین‌دوک باعث شد اتریش - مجارستان به صربستان اعلان جنگ بدهد. آلمان عهد کرده بود که در کنار همسایه‌اش اتریش - مجارستان بماند و در این دوره به عهد خود وفا کرد. وقتی روسیه به حمایت از صربستان برخاست، آلمان به روسیه اعلان جنگ داد. فرانسه تصمیم گرفت از روسیه پشتیبانی کند و آلمان به فرانسه هم اعلان جنگ داد. آلمان همچنین با بلژیک، که بی‌طرف اما نزدیک‌ترین راه برای تصرف پاریس پایتخت فرانسه بود، وارد جنگ شد. انگلستان تعهدش برای حمایت از بلژیک را محترم می‌شمرد و به این ترتیب به آلمان اعلان جنگ داد. به زودی دیگر کشورها نیز وارد منازعه شدند و جنگ عالمگیر شد.

از آن‌جا که هیتلر سرباز خوش‌بینه‌ای نبود به عنوان قاصد خدمت می‌کرد و دستورها را از افسران درون پناهگاه‌های زیرزمینی به نیروهای داخل سنگرها می‌رساند. او دوران سربازی را «بی‌نظیرترین و فراموش‌نشدنی‌ترین دوران زندگی‌ام در روی زمین»^{۱۲} دانست. ده سال بعد در مورد تجربه‌اش از جنگ چنین نوشت:

حتی امروز هم شرمسار نیستم که بگویم در حالی که سرشار از هیجانی آتشین بودم، زانو زدم و از صمیم قلب از خدا تشکر کردم که این بخت بلند را به من داده است تا در این دوران زندگی کنم. نبردی برای آزادی آغاز شده بود که از همه نبردهای پیشین دنیا پرتوان‌تر بود.^{۱۳}